



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

ابتدا لازم است که بازگشتی به ادله حرمت کذب داشته باشیم و بعدازآن به ادامه مباحث ذیل کذب خواهیم پرداخت. همان‌طور که ملاحظه فرمودید در ادله‌ای که مطرح نمودیم، ابتدا به دلیل عقلی اشاره کردیم و بعدازآن دلیل کتاب را به صورت خیلی سریع و اشاره‌ای و خیلی کلی بیان نمودیم و به ادله روایی رسیدیم که مفصل‌تر مورد بحث قرار گرفت. در مورد کتاب و آیات شریفه قرآن به این دلیل سریع عبور کردیم که تصور بسیاری بر این است که در آیات شریفه ولو به صورت متعدد بحث کذب و صدق مطرح شده است، اما یک اطلاقی در آن‌ها وجود دارد که غالباً همان افتراء و کذب علی الله، یا علی المؤمنین و امثال این‌ها است و این که یک آیه‌ای به اطلاق مفید حرمت کذب باشد، محل تردید بود و غالب آنچه به آن تمسک شده هم قابل اشکال بود، لذا از این جهت نخواستیم واردش شویم. اگرچه فی حدّ نفسه ارزش بحث هم داشت و اگر هم وارد بحث می‌شدیم، حتماً نکات خوبی ولو غیر فقهی در آن‌ها بود.

تکمله‌ای بر مباحث پیشین

در مراجعه‌ای که به مباحث سابق داشتیم دیدیم که در یکی از این آیات ولو کلمه کذب نیست، ولی با تفسیری که از آن به عمل آمده دارای اطلاق هست و از این جهت یک اشاره‌ای به این آیه شریفه می‌کنیم. این آیه شریفه که در بحث غنا و غیبت و در چهار، پنج جا مورد بحث قرار گرفت و در بحث غنا نیز مفصل حدود پانزده مطلب در ذیل این آیه، یا بیش از پانزده مطلب در ذیل آن عرض کردیم. این آیه شریفه همان آیه‌ای است که می‌فرماید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْصَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». این بحث در همان آیات دلیل دوم قرار می‌گیرد که ما از آن عبور کردیم و در حقیقت یک تکمله و استدراکی بر گذشته است. بعید نیست که این آیه دارای اطلاقی باشد و کذب را هم در برگیرد. از آنجاکه نمی‌خواهیم وارد مباحث بسیار مفصل ذیل این آیه شویم که در گذشته این مباحث را در بحث غیبت و چند جا از غنا بررسی کردیم، پس فقط به همین نکته اکتفا می‌کنیم که این «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» شامل کذب هم می‌شود.



کیفیت دلالت آیه بر حرمت کذب

کیفیت دلالت این آیه بر کذب همان گونه که قبلاً گفته شد این است که «زور» به معنای «مایل عن الحق» است.

بیانات پیرامون «زور»

بیان اول: مرحوم آقای تبریزی در مورد «زور» می‌فرمودند زور؛ یعنی باطل و باطل هم؛ یعنی غیر مطابق با واقع و قول غیر مطابق با واقع هم؛ یعنی کذب. بنا بر این بیان، این آیه بحث کذب را مطرح می‌کند.

بیان دوم: اقوال دیگری هم در این میان وجود دارد که «مایل عن الحق» است، مثل غیبت. غیبت هم «مایل عن الحق» است ولو کذب نباشد، البته روایاتی هم تعبداً مطرح شد که شامل غنا می‌شدند، آن یک تعبد در روایات بود و ما همان‌جا نظر دوم را دادیم و گفتیم که زور به معنای «مایل عن الحق» است و «مایل عن الحق» اختصاص به کذب ندارد.

این نظر دومی بود که آنجا ارائه شد.

نتیجه

در هر صورت، چه نظر اول را بگیریم، چه نظر دوم، آنچه مسلم است این است که قدر متیقن در اینجا همان «کلام غیر مطابق با واقع» است و کلام کذب هست که مطابق با واقع نیست و همان‌جا هم عرض کردیم که ظاهر این آیه هم کیفیت صوت و قول نیست، بلکه محتوا است؛ یعنی قولی که محتوای آن زور است «مایل عن الحق» است و باطل است و چه تفسیر اول را بگوییم، چه تفسیر دوم، قدر متیقن شامل کذب می‌شود و کذب، قولی است که منطبق با واقع نبوده و برخلاف واقع هم هست. نتیجه آنکه این آیه شامل بحث کذب هم می‌شود.

ادامه تکمله مباحث پیشین

گفتیم که قول اختصاص به قول لفظی ندارد و به شمول لفظی، یا الغاء خصوصیت شامل کتابت و اشاره و امثال این‌ها هم می‌شود. حدود پانزده بحث هم مطرح شد که در حال حاضر چند مورد را سریع ذکر می‌کنم. گفتیم «إِجْتِنُوا» ولو ظاهر امر دارد ولی نهی است و ظهورش هم در حرمت خیلی واضح است و این یکی از نکاتی است



که آنجا عرض کردیم. یک علت شمولی که گفتیم این بود که باید بر خود مورد که تسمیه به اسم «اوثان در ذباحه» است منطبق شود و از این جهت می‌گفتیم که قول زور فقط باطل و قول کذب نیست، ولی قطعاً کذب را هم می‌گیرد. این‌ها مطالبی بود که آنجا عرض کردیم، البته این را داریم استدراک می‌کنیم که این آیه شریفه «اجْتَنِبُوا الرِّجْسَ...» شامل کذب هم می‌شود، حتی اگر مثل مرحوم آقای تبریزی که قائل است که آیه مختص کذب است، نباشیم و طبق نظر ما بگوییم که اعم از کذب است، ولی آیه به جهت اطلاقی که دارد، باز شامل کذب می‌شود؛ بنابراین همان‌طور که در روایات مثلاً روایت «الْكُذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ» که گفتیم صحیح است سنداً و تام است دلالتاً و اطلاقاً و از مطلقات بود در باب کذب، در آیات هم این آیه «و اجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، این «و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» از آیاتی است که مطلق است و شامل کذب هم می‌شود و به‌طور مطلق هم دارد کذب را تحریم می‌کند و نیز از ارتکاب آن نهی می‌کند، پس همان‌طور که در روایات اطلاق داشتیم، در آیات هم داریم، اگرچه مطلق در روایات زیاد نبود که هم سند تام باشد و هم مطلق باشد و دلالت بر حرمت کند. برخلاف بزرگانی که در اینجا خیلی سریع عبور کردند و فرمودند که ما در آیات مطلق نداریم به نظر می‌آید این آیه بتواند حداقل از مطلقات تحریم کذب به شمار بیاید، البته آیه «و الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» هم پیش‌تر مطرح شد که احتمالاً اطلاق نداشت و ما هم اطلاق آن را نفی کردیم، ولی آیه «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» اطلاق دارد. این مطالب استدراک و تکمله‌ای نسبت به ادله حرمت کذب بود که از آن می‌گذریم؛ بنابراین در دلیل عقلی اطلاقی نداشتیم، ولی در آیات حداقل این آیه نسبت به حرمت کذب اطلاق دارد و بین هشتاد و نود روایتی هم که بیان شد، بعضی روایات اطلاق داشتند، مثل روایت «الْكُذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ».

مطلب ششم: عدم دخالت قصد در کذب

آنچه در مطلب ششم می‌خواهیم عرض کنیم، تحلیل‌های فلسفی منطقی را که از کذب بیان کردیم، نفی نمی‌کند، اما از یک نگاه فقهی تغییری در آن‌ها می‌دهد که در بحث‌های بعد هم مؤثر است. مطلب ششم این است که قصد در کذب دخالت دارد، یا ندارد؟

به این سوال می‌توان دو گونه جواب داد:



جواب اول

طبق آن تحلیلی که شما از بحث کذب انجام دادید و در برابر نظر تفتازانی و نظام و جاحظ و آقای خویی بود، ممکن است کسی پاسخ دهد که کذب قائم به جمله خبریه است، با قطع نظر از اعتقاد و اراده و امثال این‌ها، از حیث مطابقت و عدم مطابقت و مطابق هم واقع و نفس الامر به معنای عام است و دلالت هم تابع اراده نیست؛ بنابراین طبق تحلیل‌های گذشته که ارائه شد - که بخشی از این تحلیل‌ها مربوط به معانی بیان بود و بخشی هم در منطق و در فلسفه - قوام صدق و کذب این است که این جمله ولو از غیرانسانی هم صادر شود و به‌طور اتفاقی این صوت و اصوات و این جمله شنیده شود و ایجاد شود، ذاتش این است که یا مطابق با واقع و نفس الامر است یا نیست. اگر مطابق باشد، می‌شود صدق و اگر مطابق نباشد می‌شود کذب. با این تحلیل که قوام صدق و کذب و مطابقت و عدم مطابقت با واقع به همان جمله خبریه و حکم به معنای اسم مصدری قائم به جمله خبریه است آن نسبت تامه که خبر می‌سازد و جمله‌ساز است، دیگر قصد در اینجا دخالت ندارد که کسی قصد کند یا نکند و چطوری قصد کند که قصدش هماهنگ با این باشد، یا نباشد، این‌ها اصلاً دخالت ندارد.

لازمه بحث‌های قبلی این است و لذا حرف تفتازانی و حرف آقای خویی (رحمة الله علیه) قبول نشد. صدق و کذب اولاً و بالذات وصف جمله است و اگر شخص و متکلم هم موصوف به صدق و کذب می‌شود و صادق و کاذب می‌شود، از حیث این است که این جمله از او صادر شده است و لذا باید با علم و آگاهی این جمله را بگوید؛ چون اگر با علم و آگاهی نباشد، تکلیف هم وجود ندارد، اما قصد هماهنگی با این وجهی ندارد. طبق این تعاریفی که گفته شد، این یک پاسخی است که ابتدائاً ممکن است به این سوال داده شود که تا حد زیادی هم با آن ترتیبات سابق به ظاهر توافق و تلائم دارد.

ثمره جواب اول

ثمره این بحث در توریه و امثال آن ظاهر می‌شود، به این صورت که گاهی جمله‌ای می‌گوید که قصد او مطابق با همین جمله هم است، ولی گاهی قصد او مطابق با این نیست، بلکه چیز دیگری را اراده کرده است، ولو این که ظاهر جمله این است و او قصد حکایت ندارد.



جمع بندی

طبق مباحث قبلی پاسخ اول به این سوال این است که در اینجا آن قصد حکایتی که هماهنگ با جمله و ظاهر جمله است، مقوم صدق و کذب نیست و همین که توجه دارد که این معنا را می دهد و دیگران هم از این معنا این افاده می کنند، همین کذب است ولو او قصدش طور دیگری باشد؛ بنابراین قصد مقوم بحث صدق و کذب نیست و به عبارت دیگر صدق و کذب از عناوین قصدیه نیستند و بر اساس بحث قبلی این طور جواب داده می شود.

جواب دوم

جواب دوم این است که صدق و کذب را دو گونه می توان معنا و تفسیر کرد. در اینجا به هر یک از دو تفسیر اشاره می کنیم.

تفسیر اول

صدق و کذب خبری، به همان تشکیلاتی که تابه حال می گفتیم. صدق و کذب خبری؛ یعنی این جمله از هرکسی، در هر جایی، با هر قصدی صادر بشود یا نه این جمله خبریه خودش یک ظهوری دارد که گاهی منطبق بر واقع هست و گاهی منطبق بر واقع نیست، اگر منطبق بر واقع باشد، این خبر صادق اگر منطبق نباشد، خبر کاذب، اما اینکه این گفته چه قصدی دارد، آیا او قصد ظاهر این را کرده، یا قصد غیر ظاهر را، این ها امور درونی شخص است که در صدق و کذب خبر دخالت ندارد. این یک نوع معنا و تفسیر است.

تفسیر دوم

صدق و کذب مخبری. معنای آن این است که این صدق و کذب با یک حیث و اعتبار دیگر است و ممکن است به دو حیث و اعتبار حمل شود. در صدق و کذب مخبری با اعتبار و حیث دوم و جدید قصد هم دخالت پیدا کند. وقتی می گوئیم این صادق یا کاذب، این جمله خودش یک ظرفیتی و ظهوری دارد که یا مطابق واقع هست، یا نیست، ولی وقتی این صدق را به مخبر نسبت می دهیم و می گوئیم او صادق است، یا کاذب است که قصد او را هم به حساب بیاوریم، در این صورت اگر در جایی جمله کاذب باشد، ولی گوینده قصد حکایت آن ظاهر را ندارد - همانی که در توریه گفته می شود - ولو جمله کاذب است، اما چون او قصد و اراده کذب را ندارد نمی توانیم کذب را



به او نسبت دهیم و اگر جمله صادق باشد، ولی او قصد این را نکرده است، صدق را نمی‌توان به او نسبت داد؛ زیرا ملاک در صدق و کذب مخبری همان ترکیب نظری است که جاحظ داشت.

جمع‌بندی

در صدق و کذب مخبری وقتی می‌خواهیم این صدق و کذب را به شخص نسبت دهیم، این جمله باید آن معنا را داشته باشد و قصد او هم مطابق با او باشد. وقتی جمله صادق می‌شود که این جمله یک ظرفیت و ظهور مطابق با واقع را داشته باشد و او هم قصد کرده باشد. اگر جمله با واقع تطابق داشت، ولی او قصد نکرده بود، اینجا صدق را به او نسبت نمی‌دهیم و ملاک این که این کذب شد، یا صدق شد این است که در این میان روی قصد هم حساب کنیم. در توریه هم همین است ظاهرش همان است که می‌گوید: «او در خانه نیست»، ولی قصد گوینده چیز دیگری است که جمله با این ظهور سازگار نیست، پس این جمله اگر با قطع نظر گوینده، کذب خبری است؛ چون جمله یک ظهوری دارد و آن ظهور با آن واقع منطبق نیست، ولی این جمله به دلیل این که قصد گوینده به آن تعلق نگرفته است، کذب مخبری نیست، وقتی می‌شود این صدق و کذب را به گوینده نسبت داد و آن اصطلاح دوم را آورد که این شخص قصد و اراده‌ای هماهنگ با این ظهور داشته باشد، در این صورت می‌شود این را به او نسبت داد، ولی اگر قصد نکرده است، دیگر این را نمی‌شود به او نسبت داد. در جایی که خلاف ظاهری را اراده کرده است و اراده او مطابق با این ظهور نیست، بحث توریه مطرح می‌شود، پس ما یک صدق و کذب خبری داریم و یک صدق و کذب مخبری. صدق و کذب خبری اصلاً ربطی به این ندارد که چه کسی بگوید، کجا بگوید، قصدش چه باشد، یا نباشد. در این صورت جمله یا صادق، یا کاذب است ولو با یک ابزاری ایجاد شود، یا با زلزله‌ای جمله یا صوتی ایجاد شود، این جمله خبریه معنا دارد و این یا صادق است یا کاذب، یا کسی در خواب این جمله از او صادر شود، این صدق و کذب خبری است و این همان چیزی است که ما سابق می‌گفتیم و می‌گفتیم صدق و کذب خبری وابسته به هیچ چیز دیگری نیست و حتماً هم این اصطلاح درست است و صادق است اما وقتی می‌خواهیم این صدق و کذب را به مخبر نسبت بدهیم این یک اصطلاح دیگری است و این نیاز به این دارد که یک نوع قصدی هم با این ظاهر هماهنگ باشد والا اگر قصد آن شخص با ظاهر این جمله هماهنگ نباشد، بلکه قصد به یک مفهوم غیر ظاهری



تعلق گرفته باشد، اینجا این جمله به لحاظ ظهور خودش به اعتبار خبری کاذب است، ولی همین جمله به اعتبار آن قصدی که به آن تعلق گرفته از حیث مخبری صادق است.

ثمره بحث

در باب توریه در بعضی روایات داریم که صدق و کذب را، هر دو را در توریه جمع کرده است. بحث زیادی هم در این مورد شده است که این یعنی چه بالاخره یا صدق است، یا کذب است. چگونه ممکن است که هم کذب و هم صدق در آن جمع شود. شاید علت آن همین باشد که به دو اعتبار است.

واسطه در صدق و کذب خبری و مخبری

در صدق و کذب خبری واسطه ندارد. هر جمله - با قطع نظر از این که در خواب گفته می شود، یا ضبط صوت آن را تولید می کند، ارادی و قصدی باشد، یا نباشد - لا واسطه است؛ یعنی جمله خبریه یا صدق است، یا کذب است و واسطه هم ندارد اما در صدق و کذب مخبری واسطه فرض می شود؛ یعنی انتفاء آن قصد فرض می شود، مثلاً جمله ای که فرد در خواب می گوید و قصدی ندارد. شاید حل اختلافات تفتازانی و جاحظ و مشهور هم به همین باشد که در اینجا دو اصطلاح و دو معنا است که با هم تفاوت دارد.

جمع بندی

وقتی جملات و بافت و ساخت آن ها و قرائن و ظهورات را می بینیم که این جمله بدون قرینه ظهور در این دارد، این ظهور هم یا با واقع مطابق هست، یا مطابق نیست با قرینه ظهور دیگری می یابد، حالا یا مطابق است، یا نیست، یا صدق است، یا کذب است، واسطه هم ندارد و طبق قانون است. این می شود مصطلح الاول الصدق و الکذب الخبری و الصدق و الکذب الخبری، لا واسطه بینهما و غیر متقوم بالقصد الحکایة سواء صدر من اللفظ القاصد أو من المغما علیه أي من النائم أو من غیر الانسان. این جمله إما صادق أو کاذب، صادق و کاذبی که به جمله نسبت می دهیم این اصطلاح اول شد، اما یک اصطلاح دومی هم داریم که می خواهیم این را نسبت دهیم به شخص و برای شخص مشتق درست کنیم و بگوییم این شخص صادق أو کاذب. وقتی انتساب به شخص پیدا کند، آن وقت بعید نیست که حرف جاحظ درست باشد؛ زیرا در اینجا به نحوی اعتقاد هم می بینیم. اعتقادی که ما در اینجا می گوییم



اعتقاد قلبی نیست، بلکه منظور قصد حکایت است در مقام اراده استعمالی. صدق و کذب خبری و مخبری انسان را به یاد بحث وثوق خبری و مخبری می‌اندازد. ملاک ما در بحث‌های رجالی وثوق خبری یا مخبری است. وثوق مخبری؛ یعنی شخص ثقه باشد و وثوق خبری؛ یعنی به این خبر می‌شود اعتماد کرد ولو مخبر موثق^۱ به نباشد. در اینجا هم یک صدق خبری داریم که مستقیم به جمله نسبت داده می‌شود و هیچ چیز دیگری در آن دخیل نیست، نه تنها قصد هماهنگی با این دخیل نیست، بلکه اگر قصد هم نباشد همین است، مثلاً اگر خواب باشد هم باز این یا صادق^۲ یا کاذب^۳ مطرح می‌شود و لذا در اینجا عنوان قصدی نیست، اما صدق و کذب به اصطلاح دوم می‌شود. عنوان قصدی ذاتش قصد است و واسطه هم دارد؛ یعنی جاهایی هم هست که هیچ‌کدام از این‌ها نیست، مثل اینکه قصدی با این نباشد.

تکمله استدلالات قلبی

به نظر می‌آید آن استدلالاتی که پیش‌ازاین می‌آوردیم که ملاک، این جمله است و بقیه همه امور زائد است، آن‌ها همه بحث جمله و خبر بود بما هو خبر، با قطع نظر از این که از کجا بیاید و چگونه صادر شود و با قصد هماهنگ باشد، یا نباشد. آن هم می‌گفتیم عقل هم می‌گوید این جمله لا واسطه^۴ بین، یا مطابق^۵ للواقع^۶ او غیر مطابق^۷ للواقع، ولی وقتی می‌خواهیم شخص را موصوف کنیم به صادق یا کاذب بلافاصله دستگاه عوض می‌شود، به این صورت که باید یک جمله‌ای باشد و این جمله هم تاب و تحمل داشته باشد که مثلاً با قصد او این‌طور نمی‌شود. به این بیان که جمله بگوید «السماءُ تحتنا»، بگوید اراده من این است که «السماءُ فوقنا» همین ظرفیت و تحمل باید در جمله باشد که با آن قصد هماهنگ باشد، ولی شرطش این نیست که از نظر ظهوری منطبق باشد و لذا وقتی می‌خواهیم این جمله را به او نسبت دهیم و بگوییم او صادق است، باید ببینیم که قصد او چگونه است آیا قصد او مطابق با این هست یا نیست.

جمع‌بندی

گفتیم ظهور آنجا ملاک است و این ظهور اگر با خارج مطابق نباشد، این کذب است حداکثرش این‌طور است، ولی وقتی می‌خواهیم جمله را به گوینده نسبت دهیم، اگر او قصد این را ندارد، نمی‌شود به او نسبت داد و بعید نیست



که نظر دوم مبتنی بر این باشد است که دو اصطلاح در صدق و کذب است، یک اصطلاح مربوط به خبر است و اصطلاح دیگر مربوط به مخبر.

سوال: در مورد حیواناتی که تقلید صدا می‌کنند، این مسائل هم مطرح می‌شود؟

جواب: اگر از یک حیوانی مثل طوطی به‌طور اتفاقی چیزی صادر شود که اصلاً نمی‌فهمد، گفته می‌شود حرف این طوطی درست و مطابق با واقع است، با اینکه اصلاً نمی‌فهمد، مثلاً طوطی بگوید «آسمان بالای سر ماست»، در اینجا صدق و کذب مخبری اصلاً معنا ندارد، ولی به لحاظ خبر، صادق است؛ زیرا این جمله با واقع مطابق است و این بنا بر این است که دلالت تابع اراده نیست. اگر قائل به نظر کسی مثل آقای خویی (رحمة الله علیه) و دیگران باشیم در تبعیت دلالت از اراده، جواب همین است که از اول تا الان گفتیم، ولی ما می‌گوییم که اینجا دو اصطلاح صدق و کذب خبری و مخبری مطرح است.

تطبیق در روایات

اکنون می‌خواهیم ببینیم وقتی در روایات گفته می‌شود صدق و کذب، آن معنای اول (کذب خبری) مراد است یا معنای دوم (کذب مخبری).

وقتی روایت می‌گوید: «الکذبُ شرٌّ من الشراب»، یا «اجتنبوا قولَ الزُّور» آیا مقصود از کذب در این‌ها صدق و کذب خبری است؟ با قطع نظر از اینکه او چه چیزی قصد کند، البته علم باید داشته باشد تا تکلیف داشته باشد. همین‌که توجه دارد که دیگران از آنچه از او صادر می‌شود این را می‌فهمند، همین صدق و کذب خبری که از او صادر می‌شود ولو قصد او مطابق با این نیست، همین ملاک صدق و کذب در روایات است؟ یعنی ملاک در روایات همان صدق و کذب خبری بالمعنی الاول است و همین‌که یک انسانی تتبع به این جمله کرد، این می‌شود صدق ولو این که او قصد حکایت این را ندارد، بلکه قصد خلاف این را دارد، این معنا در روایات مراد است یا کذب مخبری؟

نظر استاد (حفظه الله)

موضوع کذب بنا بر اصطلاح دوم مخبری است، مانند: «فاجتنبوا قولَ الزُّور»، یا «الکذبُ شرٌّ من الشراب» و «الکذبُ هو خرابُ الايمان» و «اجتنبوا الکذب» در تمام این‌ها مقصود همان اصطلاح دوم است صدق و کذب مخبری است که مقوم به قصد حکایت هست، به حیثی که اگر قصد حکایت ظاهر را ندارد، آن معنایی را که از آن



برداشت می‌شود، ندارد و لذا دیگر نمی‌شود بگوییم این کاذب است ولو حالا نگوئید هم صادق است، ولی نمی‌شود گفت کاذب است. در این صورت یا می‌گوییم نه صادق است، نه کاذب است، یا می‌گوییم صادق است، ولی موضوع کذب بنا بر احتمال دوم مخبری است.

دلایل استاد (حفظه الله)

گفتیم آیا موضوع در روایات تحریم کذب، کذب خبری است تا شامل توریه و مثل آن هم بشود، یا مخبری است؟ از اطلاعات روایات می‌شود گفت که خبری است، منتهی با یک مقیداتی آن را خارج کردیم. ظاهر ادله «اجتنبوا قول الزور» و «الكذبُ شرٌّ من الشراب» و مانند این‌ها، معنای دوم؛ یعنی کذب مخبری است. ظاهر این روایات آنجایی که شخص قصدی هماهنگ با این جمله غیر مطابق با واقع را دارد، هدف‌گیری می‌کند؛ زیرا اولاً: ظهور عرفی آن همین است. ثانیاً: اگر هم در این تردید داشته باشیم، این قدر متیقن از این دو معنا است؛ زیرا کذب خبری با کذب مخبری دو معنا هستند که یکی عام و دیگری خاص است، قدر متیقن آن هم کذب مخبری است؛ یعنی آنجا که جمله به ظاهر خلاف است، قصد هم همراه این جمله است، اما اگر قصد همراه این جمله نباشد، این را دیگر در بر نمی‌گیرد. این همان قاعده‌ای است که می‌گفتیم اینجا دو تا معنای عام و خاص داریم و کذب مخبری اخص از کذب خبری است، یا می‌گوییم ظاهر در اینجا کذب مخبری است و إما أن نَشْكُ و نَتَرَدَّدُ بَيْنَ الْمَعْنَيْنِ و نَأْخُذُ بِالْمَعْنَى الْمُتَيَقِّنِ، قدر متیقن را می‌گیریم که معنای متیقن همان کذب مخبری است؛ یعنی در جایی است که این جمله ذاتش با واقع مطابق نیست و ظهورش مطابق واقع نیست و قصد او هم به همین تعلق گرفته است، این قدر متیقن است.

کذب در عرف

در عرف هم همین دو معنا از کذب وجود دارد: کذب خبری و کذب مخبری که یکی اعم (خبری) و دیگری اخص (مخبری) است، در اینجا هم ظاهر همان معنای اخص است و اگر شک بکنیم قدر متیقن را می‌گیریم؛ یعنی وقتی مشترک لفظی مردد می‌شود، باید معنایی را بگیریم که قدر متیقن است.

